

اختلافات اساسی بین لنین و تروتسکی

در این مقاله هدف من روشن کردن دو مورد از اختلافات اساسی بین لنین و تروتسکی است. یکی از این دو مورد مربوط می شود به جزوه‌ی تروتسکی در سال ۱۹۰۵ به نام «نتایج و چشم اندازها» که بعدها به «انقلاب مداوم» معروف شد.

مورد دوم مربوط به ماهیت حزب پیشروی کارگری انقلابی بود. تروتسکی در «نتایج و چشم اندازها» این طور تحلیل می کرد که انقلاب بورژوا دموکراتیک را کارگران باید رهبری کنند و هیچ نیروی دیگری قادر به رهبری انقلابات بورژوا دموکراتیک نیست، زیرا که شرایط تولید و توزیع اجتماعی روسیه را شرایط ناموزون و مرکب می دانست. در آن زمان در روسیه سرمایه داری از بالا به وسیله‌ی سرمایه های خارجی در همزیستی با کولاک ها به کشور سرمایه داری تبدیل شده بود؛ نه از طریق تکامل فنودالیزم به سرمایه داری. یعنی از بالا بوسیله‌ی امپریالیزم وقت به کشور سرمایه داری وابسته تبدیل شد و در نتیجه‌ی آن، کارخانجات تولیدی روسیه از جمله‌ی بزرگ ترین کارخانجات جهان بشمار می آمدند. از این جهت تروتسکی معتقد بود که انقلاب بورژوا دموکراتیک روسیه را باید خود طبقه‌ی کارگر رهبری کند و بحث تروتسکی این بود که، زمانی که طبقه‌ی کارگر عملاً این انقلاب را می تواند به ثمر برساند و حتی رهبری کند، چرا باید همانجا متوقف شود؟ در صورتی که چنین طبقه‌ی کارگری عملاً می تواند انقلاب بورژوا دموکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی پیوند زند.

لنین اما قبل از تجربه ۱۹۰۵ انقلاب را بورژوا دموکراتیک ارزیابی می کرد و رهبری آن را هم متعلق به بورژوازی^۱ می دانست، ولی طی تجربه‌ی خود بعد از انقلاب ۱۹۰۵ و شرایط روسیه - با تقریباً چهارمیلیون کارگر صنعتی در مقابل صدوپنجاه میلیون دهقان- به این نتیجه رسید که رهبری این انقلاب بورژوا دموکراتیک را به دهقانان و کارگران باید سپرد.

لنین در طول سال های ۱۹۰۵ تا آوریل ۱۹۱۷ به این تجربه دست یافت که نه احزاب دهقانی و نه احزاب بورژوایی هیچکدام قادر به رهبری انقلاب بورژوا دموکراتیک نیستند؛ حتی احزابی نظیر «ناردونیک»ها که یکی از احزاب خلقی و دهقانی بزرگ روسیه بودند و با همدستی با زمینداران بزرگ عملاً به عناوین مختلف بر علیه دهقانان شروع به کارشکنی در تقسیم اراضی و... نمودند و در اتحاد با احزاب بورژوا لیبرالی مانند «کادت»ها و کرنسکی نماینده‌ی بورژوازی، مانع پیشبرد انقلاب بورژوا دموکراتیک شدند. ائتلاف بین («ناردونیک»ها، «کادت»ها و «منشویک»ها در مجلس به رهبری کرنسکی عملاً در نتیجه‌ی ترس آن ها از گرفتن قدرت سیاسی طبقه‌ی کارگر روسیه بود، با وجود اینکه لنین هم خاطرنشان کرده بود که اگر آن ها انقلاب بورژوا دموکراتیک واقعی انجام دهند، لنین و بلشویک ها از آن ها حمایت می کردند. حکومت کرنسکی و بورژوازی حاکم اما با توجه به تمام خرابکاری هایی که انجام دادند نه تنها هیچ قدمی در این راه برنداشتند بلکه به

^۱ - نظر رسمی حزب سوسیال دموکرات روسیه که لنین هم عضو آن بود انقلاب را بورژوا دموکراتیک ارزیابی می کرد و رهبری آن را متعلق به بورژوازی می دانست. اساساً همین موضع حزب سوسیال دموکرات های روسیه یکی از عواملی بود که لنین در سال ۱۹۰۳ تصمیم به انشعاب گرفت. پس از انشعاب، موضع لنین و «بلشویک های قدیمی» این بود که رهبری انقلاب بورژوا دموکراتیک را «دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان» به عهده می گیرند. - یاشار آذری

ساخت و پاخت با سلطنت و کولاک‌ها برخاسته و از طرف دیگر، به قلع و قمع انقلابیون از جمله بلشویک‌ها پرداختند. در این شرایط، لنین به این نتیجه رسید که نه بورژوازی و نه دهقانان نمی‌توانند انقلاب را رهبری کنند. یعنی رهبران بورژوازی و دهقانان نه تنها هیچ کمکی به انجام انقلاب بورژوا دموکراتیک نمی‌کنند بلکه در خفه کردن آن از هر کسی پیش‌تر می‌کوشند. بنابراین، انقلاب را فقط و فقط طبقه‌ی کارگر می‌تواند رهبری کرده و به سرانجام برساند. وقتی که لنین تزه‌های آوریل را بیرون داد همه از جمله کامنف و زینویف شوکه شدند و حتی در خبرگزاری‌های رسمی نیز لنین را به تروتسکیست شدن متهم کردند.

لنین بعد از تزه‌های آوریل خاطرنشان می‌کند که باید بلشویزم قدیم را دور ریخت^۲ و «بلشویزم نو» را جایگزین آن نمود و انقلاب را انقلاب کارگری با تکالیف دموکراتیک ارزیابی نمود، و خواهان انقلاب سوسیالیستی شد.

^۲ - «در لحظه‌ی انقلاب فوریه موضع کلیه‌ی به اصطلاح "گادر قدیمی" بلشویک‌ها این بود که دیکتاتوری دموکراتیک را به صراحت در مقابل دیکتاتوری سوسیالیستی قرار می‌دادند. نزدیک‌ترین شاگردان لنین از فورمول "جبری" او یک طرح متافیزیکی خالص ساختند و آن را علیه تکامل واقعی انقلاب علم کردند. در مهم‌ترین نقطه‌ی عطف تاریخ، رهبری رده‌ی بالای بلشویک‌ها در روسیه یک موضع ارتجاعی اتخاذ کردند، و اگر لنین به موقع نرسیده بود، آنان تحت لوای مبارزه علیه تروتسکیزم به انقلاب اکتبر خنجر زده بودند. همانگونه که بعدها به انقلاب چین خنجر زدند.» (تروتسکی، انقلاب مداوم)

«بلشویک‌های قدیم» - که خود در آوریل ۱۹۱۷ بر این لقب تأکیدی فخر فروشانه می‌ورزیدند- محکوم به شکست بودند زیرا دقیقاً از سنتی دفاع می‌کردند که از آزمون تاریخ پیروز در نیامده بود. مثلاً در کنفرانس پتروگراد در چهاردهم آوریل، کالینین چنین سخن گفت: "من به بلشویک‌های لنینیست قدیم تعلق دارم، و معتقدم که لنینیزم قدیم در لحظات خاص کنونی به هیچ عنوان نادرست از آب در نیامده است، و از گفته‌های رفیق لنین شگفت زده هستم که می‌گوید بلشویک‌های قدیم در لحظه‌ی حاضر به موانع دست و پاگیر تبدیل شده‌اند." از این نوع صداهای رنجیده خاطر در آن روزها زیاد به گوش لنین می‌خورد. اما لنین با گسستن از فورمول سنتی حزب، به هیچ وجه به "لنینیزم" پشت پا نزده بود. او پوسته‌ی پوسیده‌ی بلشویزم را به دور انداخت تا از هسته‌ی بلشویزم حیات تازه‌ای زائیده شود.» (تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه جلد اول)

لنین بعد از بحث و مشاجره‌ی زیادی توانست حزب را به عقاید خودش متقاعد نماید.

مورد دوم از اختلافات بین لنین و تروتسکی در رابطه با ساختن حزب پیشروی کارگری (حزب لنینیستی) بود.

طبق نظر مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست:

«کمونیست ها در مقابل سایر احزاب طبقه‌ی کارگر حزب جداگانه ای تشکیل نمی دهند،

آنان منافعی جدا و جداگانه از پرولتاریا، به طور کلی، ندارند،

آنان هیچگونه اصول افتراق* از خود به وجود نمی آورند تا به وسیله‌ی آن

نهضت پرولتاریا را شکل داده، قالبگیری بکنند.»

بر همین اصل خود مارکس در بین الملل اول تمام گرایش های سوسیالیستی از جمله آنارشیزست ها (باکونین) و دیگران را هم شرکت داد که این عمل منجر به اخراج آنارشیزست ها شد و بالاخره از هم پاشید.

همین طور بین الملل دوم که انگلس در ساختن آن نقش اساسی ایفا کرده بود، باز یکی از بزرگ ترین اشتباهاتشان این بود که تمام گرایشات طبقه‌ی کارگر را در خود جای می داد. همین طور نشان داده شد که در چنین احزابی هر چند هم، کارگری باشند در نهایت رفورمیست خواهند شد.

لنین برای اولین بار تصمیم گرفت تا حزب «جداگانه» ای بسازد تا به شکل احزاب سوسیال دموکرات بی در و پیکر نبوده و شامل کلیه‌ی گرایشات درون طبقه‌ی کارگر نباشد. زیرا تجربه‌ی تاریخی «بین الملل اول» و «بین الملل دوم» به او ثابت کرده بود که در چنین تشکیلات بی در و پیکری در نهایت،

* - فرقه گرا - Sectarian

انقلابیون تنها قربانیان آن‌ها خواهند بود. در نتیجه انشعاب بلشویک‌ها را ضروری دید و لذا انشعاب کرد. لنین با این کارش مارکسیزم را قدمی بجلو سوق داده و ثابت کرد که برای تدارک انقلاب، فلسفه‌ی «همه با هم» امکانپذیر نیست.

در ابتدا تروتسکی مثل مارکس و انگلس فکر می‌کرد و بر همین اساس مخالف انشعاب بود. او فکر می‌کرد هر انشعابی طبقه‌ی کارگر را تضعیف خواهد کرد. در نتیجه همیشه در پی آشتی دادن بلشویک‌ها با منشویک‌ها بود و هر اندازه در این راه پافشاری می‌کرد، بیش‌تر متقاعد می‌شد که با منشویک‌ها نمی‌شود ائتلاف نمود. از این رو، گروه خودش را اول درون منشویک‌ها و بعد جدا از آن‌ها ساخت. تروتسکی در پایان تمام بحث‌هایی که در مورد حزب با لنین داشت، نهایتاً حق را به جانب لنین داد و در رابطه با حزب از خود انتقاد نمود.^۳

^۳ - «آشتی طلبی من از یک نوع سرنوشت گرائی سوسیال رولوسیونی سرچشمه می‌گرفت. من اعتقاد داشتم که منطق مبارزات طبقاتی هر دو جناح را مجبور خواهد کرد تا خط مشی انقلابی واحدی را تعقیب کنند. در آن زمان اهمیت عظیم تاریخی مشی لنین هنوز برای من روشن نبود، همان مشی تمایز ایدئولوژیکی آشتی ناپذیر لنین، که در صورت لزوم، انشعاب را به خاطر آبدیده کردن ستون فقرات حزب انقلابی واقعی روا می‌دانست. در سال ۱۹۱۱، لنین در این باره نوشت:

"آشتی طلبی مجموعه‌ای از حالات، کوشش‌ها و نظریاتی است که به‌طور تفکیک ناپذیری دقیقاً با ماهیت و وظایف تاریخی‌ای، که در دوران ضدانقلابی سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۱۱ در مقابل حزب سوسیال‌دموکرات روسیه قرار داشت پیوند یافته است. از همین روست که در این دوران ضدانقلابی، عده‌ای از سوسیال‌دموکرات‌ها، با حرکت از مبادی کاملاً متفاوت، به‌ورطه‌ی آشتی طلبی سقوط کردند. تروتسکی آشتی طلبی را پیگیرتر از هر کس دیگر بیان می‌کرد. او احتمالاً تنها کسی بود که سعی کرد یک اساس تئوریک برای این گرایش فراهم کند." (مجموع آثار لنین، جلد یازدهم، بخش دوم، ص ۳۷۱)

من، با کوشش برای ایجاد وحدت به هر قیمتی، بی‌اختیار و ناگزیر از گرایشات سانتریستی منشویزم یک ایده آل ساختم. علیرغم سه تلاش مکرر، به هیچ کار مشترکی با منشویک‌ها دست نیافتم، و نمی‌توانستم دست بیابم. لیکن، در عین حال، مشی آشتی طلبی مرا به برخوردهای شدیدتری با بلشویزم کشاند. چرا که لنین، برخلاف منشویک‌ها، با بیرحمی، آشتی طلبی را رد

پس از پیروزی انقلاب فوریه روسیه و سرنگونی تزار، و پیش از بازگشت لنین از تبعید به روسیه، رهبران بلشویک آن زمان که در روسیه بودند و به طور مشخص استالین و کامنف موضع حمایت انتقادی از حکومت موقت [کرنسکی] را که یک حکومت سرمایه داری بود اتخاذ کرده بودند و در مورد جنگ امپریالیستی جهانی اول که روسیه نیز درگیر آن بود، تحت لوای "دفاع از سرزمین پدری" از ادامه ی جنگ حمایت کردند.

لنین پس از بازگشت به روسیه در روز ۴ آوریل ۱۹۱۷، یکسره به مخالفت با این سیاست ها برخاست و مخالفت خود را در سندی که به نام "تزه‌های آوریل" مشهور است ارائه کرد. در "تزه‌های آوریل" لنین لزوم کسب قدرت توسط پرولتاریا و اتخاذ سیاست مستقل از سرمایه داران و هم چنین پایان جنگ امپریالیستی را اعلام کرد. تروتسکی این مبارزات درون حزبی لنین را "تجدید سلاح حزب بلشویک" نام گذاشته است.

ناگفته نماند که در این زمان "بلشویک های قدیمی" و منشویک ها در مجلس بورژوائی حکومت موقت [کرنسکی] حضور داشتند و به همین دلیل استالین و کامنف از یک طرف و تروتسکی از طرف دیگر در این مجلس حضور داشتند. منشویک ها به "بلشویک های قدیمی" پیشنهاد اتحاد دادند و این پیشنهاد را به رأی گذاشتند. در این موقع فقط تروتسکی به مخالفت با آن

می کرد، غیر از این هم کار دیگری نمی توانست بکند. بدیهی است که ممکن نبود بر اساس خط مشی آشتی طلبی هیچ جناحی به وجود آورد.

بنابراین، این نتیجه حاصل می شود: خرد کردن یا تضعیف یک خط مشی سیاسی به خاطر آشتی طلبی مبتذل مجاز نیست و مهلک است؛ آب و رنگ زدن به سانتریزم، به هنگامی که به طور زیگزاگ به چپ می رود، مجاز نیست؛ مجاز نیست که، در تعقیب سراب واهی سانتریزم، در اختلاف نظر ها با همفکران انقلابی اصیل مبالغه نمود و این اختلاف نظر ها را بزرگ جلوه داد. این هاست درس های واقعی از اشتباهات واقعی تروتسکی، این درس ها بسیار اهمیت دارند و هنوز، حتی امروز، به قوت خود باقی هستند.» (تروتسکی، انقلاب مداوم)

پیشنهاد برخاست. پس از آن زمانی که لنین وارد روسیه شد با «تزه‌ای آوریل» به جنگ بلشویک‌های قدیمی رفت و بالاخره بر بلشویک‌های قدیمی چیره شد. در این مقطع، با اتحاد لنین و تروتسکی، حزب بلشویک با ۳۶ هزار عضو و گروه تروتسکی (مژرایونتسی (Mezhraiontsy) با ۴ هزار عضو در هم ادغام شده و با ۴۰ هزار عضو حزب «بلشویک‌نو» را که رهبری انقلاب اکتبر را به عهده داشت، بنیان گذاشتند. هنگام انقلاب اکتبر تروتسکی در پتروگراد و لنین در مسکو قیام را سازماندهی نموده و به پیروزی رساندند. تروتسکی در کتاب «انقلاب مداوم» می‌گوید:

«مورد جالب توجه در این رابطه نطق لنین است در جلسه کمیته‌ی پتروگراد به تاریخ اول (چهاردهم) نوامبر ۱۹۱۷. مسأله‌ای که در آنجا مورد بحث قرار گرفت این بود که آیا باید با منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها توافق کرد یا نه؟ طرفداران ائتلاف حتی آنجا کوشیدند- البته با کمروئی- که به "تروتسکیزم" اشاره کنند. جواب لنین چه بود؟

"توافق؟ من حتی نمی‌توانم در این باره جدی صحبت کنم. تروتسکی مدت‌ها پیش گفته که وحدت غیرممکن است. تروتسکی این را درک کرد. و از آن به بعد بلشویکی بهتر از تروتسکی وجود نداشته است."

به نظر لنین، انقلاب مداوم نبود، بلکه آشتی‌طلبی من بود که مرا از بلشویک‌ها جدا می‌ساخت. برای اینکه "بهترین بلشویک" بشوم، همانگونه که مشاهده می‌کنیم، من فقط احتیاج داشتم که امکان ناپذیر بودن توافق با منشویزم را درک کنم».

وقتی لنین به پتروگراد برگشت متوجه شد تنها کسی که بر علیه اتحاد با منشویک رأی منفی داده، شخص تروتسکی بود. این در حالی بود که اکثر

بلشویک های قدیمی در پی مذاکره با منشویک ها بودند تا در حکومت موقت شرکت کنند و لنین با تزه‌های آوریل به مبارزه با بلشویک های قدیمی برخاست.

به این ترتیب، بعد از نوشتن تزه‌های آوریل لنین، اختلافات بین لنین و تروتسکی جای خود را به اتحاد بین دو رهبر انقلاب اکتبر داد. به عبارت دیگر آن ها در عمل به یک نتیجه رسیدند و به این جهت مقوله ای به نام «لنینیزم» یا «تروتسکیزم» از بین رفت و «بلشویزم نو» جای آن را گرفت. مفهوم «بلشویزم نو» را کلاً می توان در تزه‌های آوریل لنین و چهار کنگره‌ی اول کمینترن که لنین شخصاً در آن ها حضور داشت، خلاصه نمود.

بلشویک ها در جنگ با شانزده کشور جهان اکثراً رهبری جبهه ها را در دست داشتند و عده‌ی کثیری از آن ها نیز در این جنگ ها گشته شدند. بعد از انقلاب اکتبر، اکثر منشویک ها و... عضو حزب بلشویک شده و با از بین رفتن بلشویک ها در جبهه های جنگ، توانستند اکثریت اعضای حزب بلشویک را تشکیل دهند. لنین در اوایل دهه ۱۹۲۰ خطر بوروکراسی را از جانب منشویک ها احساس می کرد و تا زمان مرگش به مقابله‌ی با آن ها پرداخت. «لنین که پیرامون محتوای حزب پیوسته حساسیت شدیدی از خود نشان می داد، اندکی بعد [از کنگره‌ی ژوئیه‌ی ۱۹۲۲ - یاشار آذری] درخواست کرد که ۹۹ درصد از منشویک هائی که پس از انقلاب اکتبر به بلشویزم پیوسته بودند، از حزب اخراج شوند. افسوس که او هرگز بدین هدف نرسید. بعداً درهای حزب چارتاق به روی منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها گشوده شدند، و اینک سازشکاران پیشین یکی از محکم ترین ستون های رژیم

استالینیستی حزب محسوب می شوند.» (تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه جلد دوم)

این امر هرگز عملی نشد زیرا با شدت گرفتن بیماری و سپس مرگ او، استالین و دارودسته اش که حزب کمونیست را قبضه کرده بودند، تمام کمونیست های انقلابی را ابتدا با برچسب تروتسکیزم از حزب اخراج و به طرق مختلف گشتند. از جمله اکثر رهبران حزب کمونیست ایران و لهستان و همین طور کادر مرکزی حزب بلشویک که تقریباً ۳۶۰ نفر بودند، از طریق دادگاه ها و مدارک ساختگی اعدام یا سربه نیست شده و یا در اردوگاه های کار اجباری جان باختند. در این میان کسانی که پاکسازی نگشته و حاضر به سکوت شدند تعدادشان از انگشتان دو دست کم تر بود، مانند کولنتای که در دستگاه استالین سال ها سفیر بود. حزب کمونیست شوروی حتی بدون اطلاع برخی از این افراد مقالات و نوشتجاتی به نام آنان بیرون داده و یا مقالات آنان را دستکاری می کرد و نویسندگان حق اعتراض نداشت. اینگونه نوشتجات تا به امروز به وسیله استالینیست ها برای اهداف ضدانقلابی بهره برداری می شوند. حتی استالینیست هانی را که صادقانه -البته نسبت به آگاهی اشان- به اقدامات انقلابی در چهارچوب مطالبات بورژوا دموکراتیک دست می زدند یا می کشتند، از قبیل پیشه وری و یا مانند گروه ۵۲ نفره به بورژوازی کشورهایشان لو می دادند.

بعد از روی کار آمدن فاشیزم، تروتسکیزم خطر مهلکی برای سرمایه‌داری جهانی و هم برای بوروکراسی‌های بلوک شرق شده بود.

زیرا:

۱- در مقابل تمام احزاب به اصطلاح کمونیست که شعار انقلاب دموکراتیک دو یا سه مرحله ای را به رهبری بورژوازی علم کرده بودند، کمونیست‌ها/تروتسکیست‌ها شعار انقلاب کارگری - سوسیالیستی را سر می دادند.

۲- در مقابل شعار «جبهه‌ی متحد خلق» احزاب به اصطلاح کمونیست و شرکت در حکومت‌های بورژوازی، کمونیست‌ها/تروتسکیست‌ها شعار «جبهه‌ی متحد کارگری» را سر می دادند.

۳- در مقابل شعار «تضاد خلق و امپریالیزم» احزاب به اصطلاح کمونیست برای بیرون کشیدن «بورژوازی ملی» از زیر خاک - تا در سایه‌ی آن بتوانند به بورژوازی جان دوباره بدمند- و از این طریق مختل کردن مبارزه طبقاتی، کمونیست‌ها/تروتسکیست‌ها شعار «تضاد کار و سرمایه» را سر می دادند.

۴- در مقابل شعار ساختن «سوسیالیزم در یک کشور» - یعنی اصل ناسیونالیزم- کمونیست‌ها/تروتسکیست‌ها شعار انترناسیونالیزم و گسترش انقلابات سوسیالیستی را به تمام جهان نوید می دادند.

۵- انترناسیونالیزم که در کمینترن «بین الملل سوم» خلاصه می شد و قرار بود جای سازمان ملل را بگیرد و در گسترش انقلابات جهانی سهم عظیمی را ایفا کند، به ابزاری برای همزیستی مسالمت آمیز با بورژوازی تبدیل شد و برای جلب اعتماد بورژوازی بین الملل سوم در سال ۱۹۴۳ توسط استالین

رسماً منحل اعلام شد. در حالی که تروتسکی برای گسترش انقلابات جهانی بین الملل چهارم را بنیان گذاشت.

زمانی که بوروکراسی مسکو رشد «بین الملل چهارم» را در جهت خطر ایجاد انقلابات کارگری سوسیالیستی در جهان احساس کرد، با همکاری بورژوازی کمر نابودی فیزیکی تروتسکیست های باقی مانده را بست. یعنی با ترور و زندان جلو گسترش انقلابات را گرفت و با حضور در حکومت بورژوائی کشورهای نظیر ایران، اسپانیا، انگلیس، فرانسه و... تمام انقلابات را به شکست کشاندند.

پس از استالین، خروشچف و دیگران نیز ادامه دهنده ی همین راه بودند و تنها کاری که کردند این بود که اجازه دادند تا جنایات استالین بر ملا شود و از همه عذرخواهی کردند، به جز تروتسکی و تروتسکیست ها، تا بتوانند خود را از غضب کارگران و زحمتکشان بلوک شرق خلاص نمایند با این روش مسأله را کاملاً شخصی جلوه داده و استالین را به تنهایی مقصر قلمداد کردند، تا بوروکراسی را بار دیگر نجات دهند.

چرا دوباره تروتسکیزم مطرح گردید؟ به چند دلیل:

اولاً: تروتسکیزم همانطور که در بالا آمد، در انقلاب اکتبر با لنینیزم ادغام و «بلشویزم نو» ساخته شد. بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و رشد بوروکراسی درون حزب کمونیست شوروی، لنین را نسبت به وضعیت حزب و انقلاب بی اندازه نگران کرد و به دلیل بیماری در نامه ای به تروتسکی از او خواست که در مبارزه با بوروکراسی استالینیستی او را یاری داده و به کمک هم به آن مبارزه برخیزند. (زندگی من - فصل ۳۸، بیماری لنین، اثر تروتسکی) پس از

آن، لنین که تقریباً سلامتی اش را بازیافته بود و خود را برای یک سخنرانی در حزب علیه بوروکراسی استالینیستی آماده می کرد، به دلایل نامعلوم و مشکوکی حال او دوباره وخیم شد و درگذشت. باز به دلایل نامعلوم و مشکوکی درست در همان زمان تروتسکی خیلی سخت مریض شد که ماه ها به طول انجامید^۴ و وقتی بخودش آمد، استالین تمام قدرت را قبضه کرده بود. در آن زمان، نه تنها اجازه‌ی سخنرانی در حزب به عناوین مختلف از او سلب گردید، بلکه در سال ۱۹۲۷ توسط استالین از حزب اخراج شد. تروتسکی عاقبت، در سال ۱۹۲۸ در خانه خود دستگیر و با دستبند به تبعید فرستاده شد.

دوماً: بعد مرگ لنین و کسب قدرت به وسیله‌ی استالین، تروتسکیزم دوباره مطرح گردید. در این مقطع، وظیفه‌ی تروتسکیزم عبارت از دو مسأله‌ی مهم شد: ۱- حفظ سنن «بلشویزم نو» یعنی تزه‌های آوریل و چهارکنگره‌ی اول که لنین بر آن ها نظارت داشت. ۲- مبارزه با بوروکراسی در هر زمینه‌ی ای از جمله مبارزه با بوروکراسی حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی و مبارزه با آن در درون احزاب و سازمان ها حتی در درون خود بین الملل چهارم.

سوماً: کمینترن [بین الملل سوم] موقعیت نظام سرمایه داری را در این زمان به سه مرحله تقسیم کرده بود: ابتدا پس از جنگ جهانی اول مرحله‌ی رشد انقلابات جهانی را می دید، در مرحله‌ی بعدی از افول جنبش های کارگران و زحمتگشان را در سطح بین المللی که به همراه شکست های زیادی بود (مانند انقلاب چین ۱۹۲۵ - ۱۹۲۷)، ارزیابی می کرد و بالاخره مرحله‌ی سوم، زمان

^۴ - «اما سرما بر من غلبه کرد. ناچار شدم به بستر بروم. پس از انفولانزا تیبی بر من عارض شد که علتش معلوم نشد. پزشکان، ترک بستر را برای من ممنوع کردند. ما بقی پائیز و تمامی زمستان با این ترتیب گذشت. یعنی من طی تمام مباحثات ۱۹۲۳ علیه تروتسکیزم در بستر بیماری بودم. می توان انقلاب و جنگ را پیش بینی کرد اما نه عواقب شکار مرغابی را در پائیز.» (تروتسکی، زندگی من، فصل ۳۹، توطئه‌ی مقلدان)

عرض اندام کردن سرمایه داری جهانی یعنی امپریالیزم که خود را علیه کارگران و زحمتکشان مسلح می‌کرد و معتقد بود که سوسیال دموکرات‌ها در حقیقت جناح چپ فاشیسم را تشکیل داده و کارگران را به زیر پرچم امپریالیزم آورده بودند و باید سوسیال دموکراسی را «سوسیال فاشیسم» نام نهاد. از اینجا به این نتیجه می‌رسید که خطر واقعی نه فاشیسم بلکه سوسیال دموکراسی بود که میلیون‌ها کارگر را زیر چتر خود داشت. کمینترن معتقد بود که آن‌ها می‌توانستند مانع پیروزی هیتلر بشوند.

تروتسکی در این رابطه چندین نامه برای «ارنست تلمان» رهبر وقت حزب کمونیست آلمان نوشت و از او خواست که در مقابل فاشیسم با سوسیال دموکرات‌ها اتحاد عمل بکند، ولی ارنست تلمان، تروتسکی را به باد تمسخر گرفت. تروتسکی در آن نامه‌ی طولانی «اکنون چه؟» نخستین جلوه‌های این سیاست چپ روانه را مورد انتقاد قرار داده بود، اینجا دست به مبارزه‌ای عظیم زد. تروتسکی کوشید تا برای کارگران و اعضای احزاب کمونیست روشن کند که خطر فاشیسم چیست: «بود و نبود شما هم، برایتان مهم نیست؟ فاشیسم دستگاهی است که در صورت پیروزی از روی جمجمه‌ها و دنده‌های شما خواهد گذشت.» تروتسکی ایجاد یک جبهه‌ی واحد کارگری را ضروری می‌دانست. پیشنهاد چنین اتحاد عملی، فشار میلیون‌ها کارگر طرفدار سوسیال دموکرات‌ها را بر روی رهبری این حزب قرار می‌داد. در نتیجه رهبری سوسیال دموکرات‌ها مجبور می‌شد یا در مقابل فاشیسم دست به مبارزه‌ی عملی بزند و یا در صورت طفره رفتن از آن، باعث شود که سیل کارگران به طرف حزب کمونیست سرازیر گردد که در این صورت حزب کمونیست با داشتن حمایت میلیون‌ها کارگر خود نیز به تنهایی می‌توانست با فاشیسم به

مبارزه برخیزد. حزب کمونیست حتی قادر می بود به تنهایی به سازماندهی خود علیه هم سرمایه داری و هم فاشیسم اقدام نماید. تروتسکی در واقع به حزب کمونیست آلمان اخطار داد که در صورت فرقه گرایی و درست نکردن یک جبهه‌ی واحد کارگری، جنبش جهانی کارگری به مخاطره خواهد افتاد، اما حزب کمونیست آلمان به چنین فرقه گرایی و چپ روی ناپود کننده ای تن در داد، زیرا هیچ اراده ای از خود نداشت و زیر اطاعت کورکورانه از کمینترن استالینیستی قرار گرفته بود و باعث روی کار آمدن فاشیسم در آلمان گردید. تروتسکی به این نتیجه رسید که کمینترن [بین الملل سوم] دیگر منحنط [ضدانقلابی] شده و به هیچ عنوان بوروکراسی استالینیستی قابل اصلاح نمی باشد و اقدامات لازم را به عمل آورد تا تدارک بین الملل چهارم را ببیند. تروتسکی «بین الملل چهارم» را بر پایه‌ی حفظ سنن «بلشویزم نو» [تزه‌های آوریل و چهار کنگره اول] و مبارزه با بوروکراسی بنیان گذاشت، تا از این طریق بتواند انقلابات کارگری سوسیالیستی را در سطح بین المللی گسترش دهد. تروتسکی اعلام نمود که وظیفه‌ی انقلابیون جهان است که از احزاب کمونیست بوروکراتیک وابسته به شوروی استالینیستی خارج شوند زیرا که این احزاب در حال سازش با سیستم سرمایه داری بودند.

چرا بین الملل چهارم نتوانست تدارک انقلابات را در سطح

بین المللی سازماندهی کند؟

در درون یک حزب سیاسی اگر رهبری سالم باشد و رهبرانی مثل لنین و یا تروتسکی داشته باشد، طبیعتاً شاید لزوم مبارزه با بوروکراسی در ابتدا جدی گرفته نشود، زیرا یک تنه بر علیه تمام کج فهمی ها و شانناژها و.... می تواند

مبارزه کرده و چیره شود. اما در جایی که چنین رهبران انگشت شماری وجود نداشته باشند، چه می توان کرد؟

با خواندن آثار لنین و تروتسکی کاملاً می توان به بوروکرات نبودن آن ها پی برد، مخصوصاً که تنوری هایشان را از عمل گرفته و عملشان را با تنوری هماهنگ می نمودند و هر ثانیه در تکامل افکارشان می کوشیدند. اما سؤال این است که چرا پس از اینکه این رهبران از این جهان رخت بریستند، تشکل ها و احزاب کمونیستی که بعد از آن ها در سطح بین المللی شکل گرفتند، دیگر مثل حزب کمونیست زمان لنین و تروتسکی در سازماندهی طبقه ی کارگر و ایجاد انقلابات سوسیالیستی کارایی نداشتند؟ به عبارت دیگر چرا تروتسکیست ها هرگز نتوانستند مانند تروتسکی رهبری انقلاب سوسیالیستی را حتی در کشور بدست بگیرند.

اولاً: احزاب تروتسکیستی در شرایط متفاوتی از شرایط «پلشویک نو» بوجود آمدند. دلیل آن این است که سرمایه داری به هیچ عنوان فکر نمی کرد که انقلاب کارگری آن هم در کشورهایی که سیستم سرمایه داری در آن ها مسلط نشده پیروز گردد و می توان گفت کلاً سرمایه داری در برابر انقلاب اکتبر غافلگیر شد. با این وجود، امپریالیزم هر چه امکان داشت در راه نابودی این انقلاب به کار برد. همچنین موقعیت نیروهای امنیتی تزار در زمان انقلاب اکتبر، با وضعیت نیروهای امنیتی استالین با همکاری امپریالیزم علیه تروتسکی یکی نبود، به دلیل اینکه با پیروزی انقلاب اکتبر سرمایه داری دیگر هم از لحاظ مالی و هم از لحاظ تکنیکی تا می توانست نیروهای امنیتی خود را پرورش می داد و هر امکاناتی در اختیار آن ها می گذاشت و همچنین به نیروهای امنیتی کشورهای سرمایه داری، یک نیروی دیگر اضافه شده بود و

آن هم نیروهای امنیتی حکومت کرملین [گ. پ. او] و تمام احزاب کمونیستی که جیره خوار کرملین بودند با برنامه مبارزاتی خود و سازش طبقاتی «خلق و امپریالیزم»، «جبهه‌ی متحد خلق»، «سوسیالیزم در یک کشور»، «سرمایه‌داری ملی»، «انقلاب دو مرحله و سه مرحله‌ای» و... (که تروتسکیزم تمام این‌ها را ضدانقلابی و ضدلنینیستی می‌دانست) برای مبارزه با تروتسکیزم به صورت فیزیکی به از بین بردن تروتسکیست‌ها اقدام نمودند و با پلیس حکومت‌های سرمایه‌داری برای شناسایی و پرونده‌سازی علیه آنان همکاری می‌نمودند (مثل حزب توده و اکثریت در ایران). در دوران جنگ جهانی دوم، جنبش تروتسکیستی با ترور تروتسکی به وسیله استالین شکست خورد.

«ترور تروتسکی را دقیقاً عوامل اسپانیایی استالین سازمان دادند و به انجام رساندند. فروپاشی جمهوری اسپانیا در ۱۹۳۹ و غلبه فرانکو، موجی از مهاجرت مبارزان شکست‌خورده را به راه انداخت. جمع بزرگی از این مهاجران در مکزیک پذیرفته شدند که در میان‌شان صدها تن از داوطلبان بریگاد بین‌المللی با ملیت‌های آلمانی و اتریشی و لهستانی و... بودند؛ و از جمله بسیاری از سرسپردگان استالین و عوامل گ. پ. او. سرانجام، ترور تروتسکی را مأمور نفوذی، رامون مرکادر به انجام رساند که در جنگ داخلی، افسر میلیشیای جمهوریخواهان بود و از مدتی پیش به استخدام پلیس مخفی شوروی در اسپانیا در آمده بود. او با هویت جعلی و طرح دوستی ریختن با یکی از هواداران آن زمان منتقد تروتسکی، به خانه‌ی او راه یافت. مرکادر بیست سال به زندان افتاد، اما تا لحظه آخر نپذیرفت که مأمور گ. پ. او. بوده است. با این حال، پس از آزادی، در یک مراسم خصوصی در کاخ کرملین حضور یافت و از لئونید برژنف نشان لنین و ستاره سرخ را به پاس «قهرمانی و تهور» در انجام «وظایف خاص» گرفت. نویسنده شرحی مفصل و دقیق و مبتنی بر بسیاری اسناد و شهادت‌ها، از نقشه پیچیده دستگاه امنیتی شوروی برای ترور تروتسکی به دست داده است.»

دوماً: از ۱۹۳۳ با روی کار آمدن فاشیزم در آلمان، جنبش تروتسکیستی که برنامه‌ی انقلابی کارگری سوسیالیستی را در دستور کار خود قرار داده بود،

به خطری جدی برای بوروکراسی کرملین و سرمایه‌داری جهانی تبدیل می‌شد. بخصوص که تروتسکی به طور کامل از «بین‌الملل سوم» قطع امید کرده و مشغول ساختن «بین‌الملل چهارم» شد که تا سال ۱۹۳۸ تکمیل و فعال گردید. «بین‌الملل چهارم» تا سال ۱۹۴۰ به جبهه‌ی سومی در برابر استالینیزم و امپریالیزم تبدیل شد که دلیل بزرگی برای ترور تروتسکی به شمار می‌آید. بعد از کشتن تروتسکی و از بین بردن تروتسکیست‌های انقلابی دیگر به طرق مختلف با شانتاژ، دروغ و پرونده‌سازی، جریانات استالینیستی شروع به نفوذ در احزاب تروتسکیستی در سطح بین‌المللی نموده و قدم به قدم، به طور حساب شده با نفوذ در شاخه‌های بین‌الملل چهارم عملاً آن تشکیلات‌ها را به ظاهری تروتسکیستی اما با عملکردی استالینیستی درآوردند در نتیجه مبارزه با بوروکراسی در این تشکیلات‌ها به طور کلی کنار گذاشته شد و عملاً برنامه‌ی «بین‌الملل چهارم» به زیرپا گذاشته شده و این احزاب کاملاً منفعل گشتند. اگر چه قرار بود که احزاب لنینیستی ساخته شوند، در عمل اما با متوقف شدن مبارزه با بوروکراسی، درهای این احزاب هم مثل درهای احزاب سوسیال‌دموکرات به روی همه باز شد (و مثل جریان مازیار رازی و ورود «اکثریتی»ها و استالینیست‌ها) و افراد وفادار به تروتسکیزم را به بهانه‌های مختلف اخراج نمودند. استالینیست‌ها در ظرف کوتاهی به رهبری احزاب تروتسکیستی راه یافتند (و هر اعتراضی را به بهانه‌ی و تحت عنوان مسائل شخصی و با توهین شانتاژ سرکوب کردند). به قول تروتسکی: «اهداف پست را وسیله‌های پست شایسته است». در نتیجه پس از صد سال هنوز هم لنینیزم و تروتسکیزم نتوانسته از این خیانت استالینیزم کمر راست کند، لذا در شرایط کنونی با وجود آمادگی‌های طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان در جهان

هیچگونه رهبری انقلابی برای سازماندهی طبقه‌ی کارگر به سوی انقلاب کارگری سوسیالیستی وجود ندارد و احزاب تروتسکیست در میان کارگران و زحمتکشان نقش رهبری لازم را برای به ثمر رسانیدن انقلاب کارگری سوسیالیستی ندارند و در عمل به جریانات سانتریستی تبدیل شده اند.

در این میان شخصی به نام علیرضا بیانی که از سابقه «اکثریتی» آمده و تا به امروز هیچگونه تلاشی در افشاگری در مورد «اکثریت» و رهبری آن ننموده است. او تنها در یکی، دو مورد انتقاد از برنامه‌ی حزب توده، نامی هم از اکثریت برده، تا در بحث در باره‌ی تروتسکیزم به اصطلاح انتقادی هم از آن‌ها کرده، و چهره‌ی تروتسکیستی به خود بگیرد. در حالی که طی ده سال همکاری او با گرایش مازیار رازی حتی یک نفر را به این گرایش نیاورد. از طرف دیگر سه نفر بنیانگذار «اقدام کارگری» که کل گروه ایران را تشکیل می‌دادند هم به صورت مشکوکی به قول مازیار رازی «کار سیاسی را ترک کردند و دنبال زندگی خود رفتند.» و چهار نفر هم در خارج از کشور، با کمک رهبری بوروکراتیک گرایش، از این گرایش رانده شدند.

چنین اشخاصی نه برای جنبش کارگری، بلکه از قبیل جنبش کارگری زندگی می‌کنند و چنین کسانی در اکثر تشکیلات های کمونیستی ظاهر می‌شوند تا جنبش کمونیستی را به جنبش چپ تبدیل کنند. به این ترتیب، تشکیلات های کمونیستی به کبریت بی خطری در می‌آیند. برای نمونه به دیدگاه علیرضا بیانی در رابطه با نقش حزب توده و «اکثریت» توجه نمایید:

«اما مگر استالینیسیم چیزی به جز تئوری سازش طبقاتی است. اگر کسی این را باور ندارد کافی است به کارنامه‌ی سیاسی کاشفان مناسبات لنین و تروتسکی نظری بیاندازد تا ببیند، ممکن نیست، مطلقاً ممکن نیست که در کارنامه‌ی آن‌ها

دوره ای از تلاش برای اتحاد و ائتلاف با جناح هایی از بورژوازی صورت نگرفته باشد. در مرکز جریانات استالینیستی حزب توده و اکثریت قرار داشتند که برای پذیرش از سوی یکی از مخوف ترین حاکمیت های سرمایه داری تاریخ در ایران، تا مرز فروپاشی خود تلاش کردند.»

ساده کردن ماهیت استالینیزم به جریان صرفاً سازشکار در حقیقت پنهان کردن ماهیت جنایتکار و بوروکرات استالینیزم در قدرت (حزب کمونیست شوروی بعد از نین) و خیانتکار بوروکرات به نفع بورژوازی (حزب توده و «اکثریت» در زمان انقلاب ۵۷)، خود گویای ماهیت طبقاتی و اکثریتی این نویسنده است؛ استالینیست در لباس تروتسکیست!

یکی از برنامه های بین الملل چهارم که در تشکیلات های تروتسکیستی به فراموشی سپرده شد:

«بین الملل چهارم بدون شک نمی کوشد تا بدل به ضریح معلولین انقلابی، بوروکرات های سرخورده و جاه طلبان بشود. بلکه برعکس، در مقابل پورش احتمالی عناصر خرده بورژوازی به حزب ما، عناصری که اکنون در دستگاه سازمان های قدیمی حکومت می کنند، اقدامات پیش گیرانه ای اکید ضرورت دارد: یک دوران طولانی آزمایشی برای داوطلبانی که کارگر نیستند، به ویژه بوروکرات های سابق حزبی؛ جلوگیری از گرفتن مقام های مسئول به مدت سه سال و اقداماتی از این قبیل. در بین الملل چهارم برای جاه طلبی، این خورهی بین الملل های گذشته، نه جایی هست و نه جایی خواهد بود. نه آنانی که می خواهند از قَبَل جنبش زندگی کنند، بلکه آنانی که می خواهند به خاطر جنبش زندگی بکنند، به ما دسترسی خواهند داشت. کارگران انقلابی باید خود احساس سروری بکنند. درهای سازمان ما کاملاً به روی آنان باز است.»

جعل اسناد

تروتسکی در کتاب «بین الملل سوم پس از لنین» مفصلاً این "اسناد" و "نقل قول" های ارائه شده از سوی استالین را مورد بحث قرار داده است. (لینک کتاب «بین الملل سوم پس از لنین»

(<http://www.nashr.de/~/trot/bevnmelale%20PasAzLenin.pdf>)

جعل اسناد از استالینیست هایی نظیر «گرویر فور» هیچ بعید نیست. او در آمریکا به مزخرف گویی مشهور است. او در جعل مطالب خود نقل و قول از گروپسکایا آورده علیه تروتسکی. اما واقعیت درست برعکس آن است. تروتسکی در مقاله‌ی «مرگ گروپسکایا» آورده: «استالین همیشه در ترس از اعتراضی از سوی او زندگی می کرد. کروپسکایا بیش از حد می دانست. او تاریخ حزب را می دانست. او جایگاهی را که استالین در این تاریخ اشغال کرده بود، می دانست. تمام تاریخ‌نگاری جدیدی که به استالین جایگاهی در کنار لنین می بخشید، برای او چیزی غیر از انزجار و دشنام نمی توانست باشد. استالین از کروپسکایا وحشت داشت، درست همان طور که از گورکی می هراسید. حلقه‌ی آهنین «گ. پ. او.» کروپسکایا را محاصره کرده بود؛ دوستان قدیم‌اش یک به یک ناپدید می شدند؛ آنانی که در مردن تعلل کردند، یا آشکارا یا پنهان به قتل رسیدند. هر قدمی که برمی داشت، نظارت می شد. مقالات او تنها پس از مذاکرات بی‌پایان، غیرقابل تحمل و تحقیرآمیز میان سانسورچی و نویسنده، در مطبوعات منتشر می‌گشت. او مجبور می‌شد که به حکم و اصلاح در نوشته‌هایش تن در دهد؛ یا استالین را مورد تمجید قرار دهد یا از «گ. پ. او.» اعاده‌ی حیثیت کند. روشن است که تعداد بسیاری از الحاقات زنده ای از این

دست، برخلاف میل کروپسکایا، و حتی بدون اطلاع او، اضافه شدند. چه راه چاره ای برای این زن بخت برگشته و لِه شده وجود داشت؟ او در حالی که تماماً منزوی شده بود، سنگی پروزن بر قلبش سنگینی می‌کرد، در حالی که نمی‌دانست چه کند و در رنج بیماری به سر می‌برد، زندگی طاقت‌فرسای خود را به دوش کشید.»

برادر تنی ایرانی جناب «گرویر فور» آمریکائی، رهبری حزب توده می‌باشد، لینک مربوط نوشته ای است از م. شایق به برخورد به نوشتجات احسان طبری و ... به اسم «شبح تروتسکیزم»:

<http://www.nashr.de/۲/shayg/۰.pdf>

در پایان از کمونیست های انقلابی سنوال می کنم که کدامیک از این مواضع دست به پرونده سازی و جعل تاریخ و اسناد می زنند؟ خود قضاوت کنید!

مواضع لنینیزم و تروتسکیزم «بلشویزم نو»	مواضع استالینیزم و مانوئیزم
<p>جبهه‌ی متحد کارگری تضاد کار و سرمایه تحریم شرکت در حکومت های سرمایه داری انترناسیونالیزم و گسترش انقلابات کارگری «انقلاب سوسیالیستی» یعنی انقلاب کارگری با تکالیف مرکب، ترکیب خواست های دموکراتیک و سوسیالیستی درون برنامه‌ی انقلابی ترویج مبارزه با بوروکراسی در برنامه‌ی انقلابی ساختن «بین الملل چهارم» برای گسترش انقلابات سوسیالیستی در سطح جهانی</p>	<p>جبهه‌ی متحد خلق تضاد خلق و امپریالیزم سازش طبقاتی و شرکت در حکومت های سرمایه داری سوسیالیزم در یک کشور انقلاب دو مرحله ای در کشورهای پیشرفته و انقلاب سه مرحله ای در کشورهای عقب مانده و موکول کردن انقلاب سوسیالیستی به تاریخی نامعلوم تشکلات حزب متکی به بوروکراسی تخریب و بستن «بین الملل سوم» برای ممانعت از ایجاد انقلابات جهانی</p>

تروتسکی:

«به این زودی، همین امروز، بین الملل چهارم به حق مورد نفرت استالینیست‌ها، سوسیال دموکرات‌ها، لیبرال‌های بورژوا و فاشیست‌هاست. برای این بین الملل در هیچیک از جبهه‌های مردم نه‌جائی هست و نه می‌تواند جائی داشته باشد. بین الملل چهارم با تمام گروه‌بندی‌های سیاسی که چشم به پیشخوان بورژوازی دوخته‌اند، به مبارزه‌ای مسالمت‌ناپذیر دست می‌زند.

وظیفه آن - الغای سیطره‌ی سرمایه‌داری.

هدف آن - سوسیالیزم.

شیوه آن - انقلاب پرولتاریائی.

بدون دموکراسی درونی - آموزش انقلابی وجود ندارد.

بدون انضباط - عمل انقلابی وجود ندارد.

ساخت درونی بین الملل چهارم بر اصول مرکزیت دموکراتیک بنیان نهاده

شده: آزادی کامل در بحث، اتحاد کامل در عمل.»

یاشار آدری

۲۰۱۷/۲/۲۳